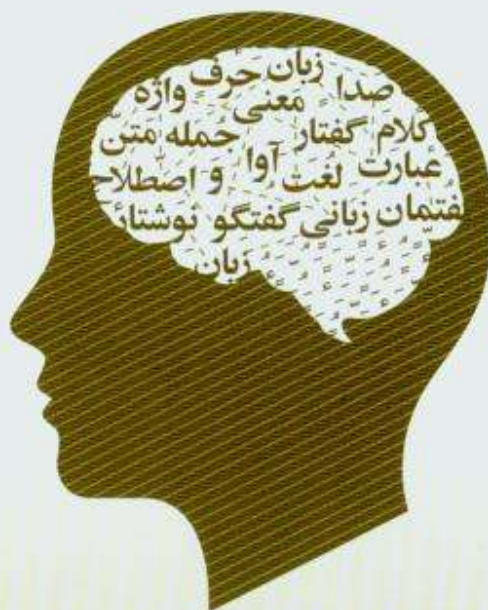


مجله زبانشناسی گویش‌های خراسان

علمی- پژوهشی / (زبان و ادبیات)

سال سوم شماره ۲ شماره پیاپی پنجم پاییز و زمستان ۱۳۹۰

۱۶۴/۱/۵



- بررسی برخی نکات ساختوازی در مورد واژه‌بسته‌های ضمیری در گویش کاشکی
دکتر شهلا شریفی
- بررسی جایگاه و کارکرد مقوله نفی در تحلیل ساختی فارسی و تبیین فرایند منفی‌سازی
دکتر سید محمد حسینی معصوم
- تبیین نقشی از حذف به قرینه در جملات هم‌پایه زبان فارسی
دکتر محمد راسخ مهند
- بازتابی نقش زنان در ادبیات جنگ برای کودک از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی
صدیقه سادات مقداری - دکتر رضا زمردیان
دکتر اعظم استاجی - دکتر مهدی مشکوگالدینی
- تحول سازوکار صورت منطقی از نظریه اصل‌ها و پارامترها تا برنامه‌گمپنه‌گرا
سعید فکری - دکتر ضیاء موحد - دکتر ناصر جهانگیری
- بررسی سطح فراقکن وابسته‌های پسین هسته اسمی فارسی
زهرا لیاقان‌خوش - دکتر علی درزی
- تحلیل رابطه میان تغییر منحنی‌های زیرویمی گفتار و بیان احساس در زبان فارسی با تکیه بر مدل پیوستگی خیزان - افغان
الخاص ویسی - دکتر بتول علی نژاد

صدیقه سادات مقداری (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسؤل)

دکتر رضا زمردیان (استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر اعظم استاجی (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر مهدی مشکوة‌الدینی (استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)

بازنمایی نقش زنان در ادبیات جنگ برای کودک از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی

چکیده

در سه دهه اخیر تحلیل دقیق زبان و گفتمان و بررسی‌های انتقادی در علوم انسانی و اجتماعی مورد توجه زیادی قرار گرفته است. گفتمان‌شناسی انتقادی از جمله نظریاتی است که تأثیرات منفی کاربرد زبان در ایجاد و حفظ روابط قدرت و سلطه را در جامعه مورد توجه قرار می‌دهد. از این رو نابرابری‌های اجتماعی از جمله تبعیض نژادی، مذهبی، سنی، جنسی، موقعیتی از موارد کانونی و مورد توجه در بررسی‌های انجام شده در چهارچوب این نظریه بوده‌اند. تحقیق حاضر نیز به طور موردی به بررسی نابرابری جنسی در ادبیات جنگ برای کودک و تأثیر آن بر شکل‌گیری هویت جنسی کودکان ایرانی می‌پردازد. برای این منظور ده داستان شامل هفت داستان کوتاه و سه داستان بلند در حوزه ادبیات دفاع مقدس انتخاب شده است. داستان‌ها چه از نظر تعداد شخصیت‌ها و چه از نظر نوع فعالیت‌ها و شرکت و مرتبط بودن با مساله جنگ مردگرا می‌باشند. زنان یا نادیده گرفته شده و یا در صورت حضور در داستان، منفعل و منفک از مساله جنگ هستند. در این تحقیق با توجه به مفاهیم قدرت، سلطه و برتری جویی (هژمونی) و از طریق بررسی کلیشه‌ها، پیش‌فرض‌ها، حسن‌تعبیر، سوء‌تعبیر و سایر راه کارهای گفتمانی که در بررسی‌های تحلیل گفتمان انتقادی رایج می‌باشند نشان می‌دهیم که چگونه بازنمایی منفعلانه و حتی حذف جنس مؤنث در این داستان‌ها و بازنمایی فعال و پویای جنس مذکر حتی گروه‌های نوجوان و پسر می‌تواند با تأثیر گذاشتن بر شکل‌گیری هویت دختران و پسران به حفظ و ایجاد روابط ناعادلانه قدرت میان زن و مرد که در آن زن در سوی ضعیف و مرد در سوی قوی آن قرار دارد کمک کند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، تبعیض جنسی زبانی، ادبیات جنگ، برتری جویی (هژمونی)،

هویت جنسی.

مقدمه

زبان از اصلی ترین منابع برای نشان دادن و در اغلب موارد تقویت تعصب و تبعیض در جامعه است. آن پولز (۱۹۹۱: ۳) تبعیض را بر خورد نابرابر با افراد جامعه می‌داند که دارای اثرات منفی بر فرد یا گروهی است که به طریقی فرو دست تر در نظر گرفته می‌شود و یا منجر به عدم برتری این فرد یا گروه می‌شود. زبان هرگز ختشی نیست، بلکه نشان دهنده شیوه نگرش ما نسبت به دنیا است. اسپنسر (۱۹۹۰: ۱۰۳) معتقد است انسان نمی‌تواند به طور کامل دنیا را توصیف کند چرا که به منظور توصیف آن، ابتدا باید یک نظام دسته بندی داشته باشد، اما به طور متناقضی، زمانی که آن نظام دسته بندی را دارد، یعنی زمانی که زبانی دارد، تنها می‌تواند چیزهای قراردادی را ببیند. وی معتقد است که اشتباه پیروان این عقیده که انسان می‌تواند چیزها را آن گونه که واقعاً هستند درک کند این است که آن‌ها این مطلب که مغز نه قادر به دیدن است و نه شنیدن نادیده گرفته اند. لذا برای به دست آوردن دانشی از جهانی که خود جزئی از آن هستیم، ناچار از تقطیع کردن پدیده‌های بیرونی در درون محیط اجتماعی متناسب با ظرفیت‌های جسمانی خود به عنوان انسان می‌باشیم. بنابراین بچه ای که به دنیا می‌آید، به عنوان یک انسان، ظرفیت محدودی برای تجربه دنیا و به دست آوردن دانش در محیط اجتماعی دارد تا هویتش شکل بگیرد. یکی از عوامل موثر بر شکل گیری هویت، مسئله عواطف است. در طی مراحل رشد، بچه‌ها باید بیاموزند که رفتار عاطفی شان را به طریقی اصلاح نمایند که آن‌ها را به ساده ترین راه با محیط اجتماعی شان تطبیق دهد. کمبرلی و سایرین (۱۰۱ پ ۲۰۰۳) معتقدند دو مهارت مرتبط با رشد نظم عاطفی شایسته در کودکان می‌طلبند که آن‌ها یاد بگیرند که چه موقع بیان عواطف مناسب است و این که چگونه این عواطف به طریقی متناسب با فرهنگ باید بیان شوند. لذا در درون نظام متفاوتی از ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی متناسب با جنسیت، هویت عاطفی بچه‌ها شکل می‌گیرد. بکر و وینگرهوت (۲۰۰۱: ۹۱) معتقدند یکی از ثابت‌ترین تفاوت‌های جنسی در فرهنگ آنها زنان عاطفی و ناتوان در مقایسه با مردان منطقی و قوی است. نمونه رفتاری تر این عقیده زنان گریان در کنار مردانی است که در هر شرایطی می‌دانند چگونه احساساتشان را مهار کنند و در

مقابل اشک ریختن مقاومت کنند. چرا که اشک بیانی از عواطف ضعیف مانند ترس تلقی می‌شود و مردان از نشان دادن آن پرهیز می‌کنند. در بخشی از این مقاله نیز مسأله الگوهای متفاوت «گریه» برای زنان و مردان در قالب کلیشه‌های رایج در داستان‌های مورد بررسی از طریق راه کارهای گفتمان‌شناسی انتقادی ارائه می‌شود و نشان می‌دهیم که چگونه بازنمایی نابرابر زن و مرد و تأثیر آن بر شکل‌گیری هویت کودکان در این داستان‌ها به ایجاد و حفظ روابط نابرابر قدرت بین زن و مرد در جامعه کمک می‌کند.

از آن جا که موضوع داستان‌های انتخاب شده جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق در برابر ایران یا دفاع مقدس است، حضور شخصیت‌های مونث در این داستان‌ها بسیار اندک می‌باشد و در صورت حضور نیز منفعل و منفک از مسأله جنگ (مگر در گریه کردن برای شهدا) می‌باشند. در حالی که اسناد و شواهد موجود حاکی از حضور فعالانه زنان مسلمان ایرانی در میادین جنگ و پشت صحنه‌های آن است که در بخش مربوطه به آن می‌پردازیم. چنین بازتابی می‌تواند حاصل این باشد که زنان به دلیل عاطفی و ضعیف بودن متناسب مطرح شدن در متنی که در باره جنگ است نیستند؛ چرا که موضوع جنگ، شجاعت و قوت را برای شرکت‌کنندگان پیش فرض می‌نماید. لذا نادیده گرفتن زنان و دختران جوان و تأکید کردن بر حضور پیرمردان و حتی پسر بچه‌ها می‌تواند اثرات مخربی بر شکل‌گیری هویت بچه‌ها داشته باشد. کالداس- کولتارد و ون لیوون^۱ اسباب بازی‌های کودکان را از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی مورد توجه قرار داده‌اند که به طریق متشابهی به شکل‌گیری هویت دختران ناتوان و پسران خشن کمک می‌کند. آن‌ها (۲۰۰۲: ۱۰۲) معتقدند اگر پسران و دختران از ابتدا در معرض چنین گونه متفاوتی از دنیا قرار گیرند، هویت آن‌ها بر اساس این تفاوت‌ها به گونه بسیار متفاوتی شکل خواهد گرفت. آن‌ها این مسأله را بسیار نگران‌کننده می‌دانند. در این تحقیق با توجه به مفاهیم قدرت، سلطه و برتری جویی (هژمونی) و از طریق بررسی کلیشه‌ها، پیش فرض‌ها و راه کارهای گفتمانی مانند گزینش واژگانی، حسن تعبیر و سوء تعبیر، نقض ادعا، ساخت‌های

1- Caldas- Coultherd&Vanleeuwen

2- disclaimer

دستوری و سایر موارد که در بررسی‌های تحلیل گفتمان انتقادی رایج می‌باشد، و نیز با گروه بندی سنی شخصیت‌ها به گروه‌های نوجوان، جوان، میان سال و پیر در دو رده کلی مونث و مذکر نشان می‌دهیم که چگونه بازنمایی منفعلانه گروه مونث حتی زنان و دختران جوان و بازنمایی فعال و پویای رده مذکر حتی گروه‌های نوجوان و مسن در صحنه جنگ، در پشت جبهه‌ها و یا در روایت‌های پس از جنگ می‌تواند با تأثیر گذاری بر شکل‌گیری هویت کودکان به حفظ و ایجاد روابط ناعادلانه قدرت میان زن و مرد کمک کند. ره آورد چنین تحقیقی، همان گونه که از تحلیل گفتمان انتقادی انتظار می‌رود می‌تواند مقاومت در برابر چنین بازنمایی‌های ناعادلانه و دور از واقعیت باشد که بر پایه کلیشه‌ها و برتری جویی نادرست است، مقاومتی که بتواند با بالابردن سطح آگاهی جامعه گامی در جهت تغییر نگرش‌ها و لذا تغییر روابط قدرت و سلطه بر دارد تا بتوانیم زنانی کارآمدتر، مردانی با خشونت کمتر و لذا دنیایی بیشتر در صلح را برای آینده ترسیم کنیم.

طرح مسأله و روش تحقیق

ون دایک (۱۹۹۷ نقل رحیمی، ۱۳۸۴: ۲۰۵) گفتمان را به مثابه «کوه یخی» می‌داند که بخش اعظم آن پنهان است. اما این بخش اعظم را می‌توان از طریق دانش اجتماعی- فرهنگی و تجربیات مشترک زبانی کاربران آن و با بررسی بخش آشکار آن قابل استنتاج کرد. تحلیل گفتمان انتقادی در واقع نظریه‌ای برای بررسی و تحقیق در مورد آن بخش پوشیده می‌باشد تا بتواند به طی طریق امن تر و سالم تر انسان‌ها به سوی آینده‌ای بهتر تا حد ممکن کمک کند. یکی از موارد مهم در این بررسی‌ها مسأله قدرت و توزیع آن بین نهادها، طبقات و افراد متفاوت است که حاصل آن مطالعات ارزشمندی در زمینه انواع تبعیض‌ها مثلاً نژادی، جنسی، سنی، موقعیتی و موارد مشابه می‌باشد. مسأله این تحقیق، مسأله تبعیض جنسی و نادیده گرفتن نقش واقعی و شایسته زنان در بازنمایی ضعیف آن‌ها در ادبیات جنگ برای کودکان می‌باشد. برای بررسی این امر، ده داستان با موضوع دفاع مقدس شامل هفت داستان کوتاه و سه داستان نسبتاً بلند انتخاب شده است. این داستان‌ها غالباً از داستان‌های برگزیده جشنواره‌های دفاع

مقدس در طی سال‌های ۸۶-۱۳۸۰ هستند. البته انتخاب این داستان‌ها فقط با توجه به برتر بودن آن‌ها صورت گرفته است و نه هیچ گونه ویژگی جنسیتی، لذا از نظر جنسیتی بی‌نشان‌اند. در بررسی آن‌ها، ابتدا میزان بازنمایی زنان و مردان از طریق مقایسه تعداد شخصیت‌های زن و مرد در گروه‌های سنی متفاوت بررسی گردید که در این زمینه غلبه کامل با مردان می‌باشد. تقسیم بندی گروه‌های سنی نیز با توجه به موضوع و متناسب این مقاله می‌باشد، منظور از "کودک" ۰-۱۲ سال است، یعنی سنی که اجازه شرکت در جنگ را ندارند. گروه سنی ۱۸-۱۲ سال، "نوجوانان" می‌باشند که می‌توانند در جنگ شرکت کنند، اما شرکت آن‌ها منوط به اجازه والدین است و گروه "جوانان" که ۲۵-۱۸ ساله‌ها را شامل می‌شود، غالباً مجرد بوده و برای شرکت در جنگ نیازی به اجازه والدین ندارند. گروه میان سال ۵۰-۲۵ سال را شامل می‌شود که غالباً متأهل می‌باشند و گروه افراد مسن که شامل ۷۰-۵۰ ساله‌ها می‌شود.

تأثیر موضوع جنگ را بر انتخاب شخصیت‌ها بررسی می‌کنیم که در آن حتی در روایت‌های پس از جنگ و در بعضی موارد بر خلاف واقعیت یا به گونه‌ای غیر ضروری داستان‌ها چه در کلام و چه در تصویر مردگرا می‌باشند. در بخش بعدی تحقیق با توجه به این امر که تصویر کلیشه شده‌ای از زن در جنگ وجود دارد که عموماً تنها برای گریه کردن بر شهدا تصویر می‌شود، بدون آن که کاری در جهت کمک به دفاع از کشور و جنگ انجام بدهد و نیز با در نظر گرفتن الگوهای متفاوت گریه و عصبانیت بین زن و مرد و کلیشه‌های رایج در این باره، این داستان‌ها را از طریق راه کارهای گفتمان مدار بررسی کرده ایم تا نشان دهیم که چگونه این کلیشه‌ها از یک طرف به حفظ روابط نابرابر قدرت که در آن زن در سوی ضعیف و مرد در سوی قوی آن قرار دارد کمک می‌کند و از طرف دیگر با تأثیر منفی در شکل‌گیری هویت دختران و پسران می‌تواند به زیان هر دو گروه باشد. چن (۲۰۰۹: ۱۵۰) معتقد است که مطالعات فرهنگی و تحقیقات جامعه‌شناختی در باره هویت جنسی نشان می‌دهد که نیروهای برتری طلبی در مورد مردگرایی بر پسران فشار می‌آورند که از طریق همگونی با نشانه‌های مرد بودن «مردانه» رفتار کنند، مثلاً با خشن بودن، پرتلاقت بودن، محکم بودن، سرسخت بودن و موارد مشابه و از طرف دیگر دختران باید با پرهیز از عصبانیت و خشونت، آرام و متین رفتار

نمایند تا دختر خوبی محسوب شوند. سیمونز (۲۰۰۲: ۱۸) معتقد است ریشه عدم موفقیت دختران در روابط اجتماعی با دوستانشان و عدم خودباوری آن‌ها به دلیل تحمیل محدودیت‌هایی بر آن‌هاست که «خوب» در نظر گرفته شوند و لذا وی به دختران توصیه می‌کند خشن تر بوده و عصبانیت و دلخوری خود را اظهار کنند. لذا تحمیل چنین محدودیت‌هایی برای «مرد بودن» یا «خوب بودن» بر پسران و دختران به زیان هر دو گروه خواهد بود. پس نه تنها می‌بایست پسران را به فرو نخوردن اشک‌هایشان تشویق کنیم، بلکه نباید خشونت را در دختران نهی کنیم.

پیش از پرداختن به تحلیل داده‌ها و کلیشه‌ها که در مطالعات زنان از منظر تحلیل گفتمان انتقادی از موارد مهم در طبیعی سازی نابرابری و برترجویی (هژمونی) محسوب می‌شود، به ذکر خلاصه‌ای از نقش واقعی زنان در طول ۸ سال دفاع مقدس می‌پردازیم.

تأثیر موضوع بر پیش فرض‌ها و انتخاب شخصیت‌ها

در این بخش نشان می‌دهیم که چگونه موضوع مفاهیمی را پیش فرض می‌نماید که بر انتخاب‌های سازنده متنی در سطوح مختلف واژگانی، دستوری، معنایی و سایر موارد بسیار موثر می‌باشد. در این مورد، جنگ به عنوان موضوع داستان‌ها فضای حاکم را مردگرا می‌سازد و متأسفانه نقش زنان نادیده گرفته می‌شود.

در داستان "اگر من خلبان بودم..." در آخرین روز شهریور که مصادف با آغاز جنگ تحمیلی بود، چهار پسر بچه به دره‌های اطراف روستا رفته‌اند تا برای معلم که عازم ده می‌باشد، گل بچینند که شاهد ورود چهار هواپیما به آسمان روستا می‌شوند و محو تماشای مانورهای هوایی آن‌ها، رویای خلبان شدن را در ذهن پرورانیده و می‌خواهند که در آینده خلبان شوند اما در این میان با روبه‌رو شدن با صحنه بمباران که در آن اتوبوس حامل معلم سوخته است، داستان با جمله شرطی ناتمام «اگر من خلبان بودم...» به اتمام می‌رسد. راوی داستان، یکی از چهار پسر بچه است. در این داستان، علی‌رغم این واقعیت که در مدارس ابتدایی مخصوصاً در روستاهای دور افتاده کلاس‌ها مختلط است، نماینده بچه‌ها، چهار پسر

هستند که به چیدن گل رفته اند، علاوه بر این، معلم که در این داستان به شهادت می‌رسد، نیز مرد است. به نظر می‌رسد حتی در مفهوم شهادت نیز «مرد بودن» از نظر معنایی پیش فرض شده و طبیعی تلقی شده است. رویای خلبان شدن با توجه به این که چهار هواپیما در دید چهار پسر بچه تصویر شده است، مردانه فرض شده است. در این جا بیان این نکته ضروری به نظر می‌رسد، درست است که در واقعیت جامعه ما خلبان زن یا وجود ندارد و یا تعداد آن ها بسیار اندک می‌باشد، اما تحلیل گفتمان انتقادی به واقعیات نمی‌پردازد (ر.ک. فلوردیو، ۱۹۹۹: ۱۰۹۰). لذا با توجه به مفهوم کلیدی رابطه دو سویه زبان و مسائل اجتماعی در تحلیل گفتمان انتقادی، نخبگان جامعه از جمله نویسندگان کتاب‌های کودک باید این امر را مد نظر قرار دهند که بازنمایی نابرابری‌های اجتماعی به تقویت و بازتولید آن در جامعه می‌انجامد.

شهادت، خلبان شدن، جنگیدن و کمک کردن به جنگ همه و همه مواردی است که در این داستان اختصاص به جنس مرد دارد. این امر در حالی است که حتی نزدیک تر به واقعیت بود اگر یکی از این کودکان دختر و یا معلم زن می‌بود. در این داستان زنان فقط در صحنه پس از بمباران در اطراف اتوبوس سوخته بازنمایی کلی می‌شوند و تنها فعالیت آنان با فعل رفتاری "گریه کردن" بیان می‌شود.

در داستان "شب بخیر فرمانده" نیز شخصیت اصلی که راوی داستان نیز می‌باشد پسر بچه کوچکی است که در بمباران شهرها، مادر و نیز یک پای خود را از دست داده است. او در بازی‌هایش با سربازان اسباب بازی، صحنه جنگ با دشمن را بازسازی می‌نماید و در رویاهایش با تصویر مادر سخن می‌گوید و به او قول می‌دهد انتقامش را از دشمن بگیرد. در این داستان نیز یک پسر بچه (و نه دختر بچه) رویای جنگیدن و انتقام گرفتن از دشمن را دارد. باز هم، آن چه در واقعیت دیده ایم دختر بچه‌های زیادی پدرشان را در جنگ از دست داده اند، اما طبیعی شده است که پسر بچه ای بخواهد بجنگد و انتقام مادرش را از دشمن بگیرد.

"باران در بهشت" داستان کوتاهی است درباره بخشی از زندگی یکی از سرداران بزرگ دفاع مقدس که در جنگ به شهادت رسیده است، به نام شهید مهدی باکری. در این داستان معلم یک مدرسه پسرانه از دانش آموزان می‌خواهد که به عنوان موضوع انشا به زندگی یکی از

قهرمانان ایرانی بپردازند. پسر نوجوان این داستان (یعنی راوی داستان)، این سردار شهید را که مدرسه‌اش نیز به نامش نام اوست، انتخاب می‌کند. از آن جا که هدف داستان پرداختن به زندگی یک سردار بزرگ می‌باشد، لذا این که می‌تواند موضوع انشایی مناسب برای یک کلاس پسرانه باشد پیش فرض شده است.

"کلاه خود" یادگاری است از جنگ که پدری آن را به پسر بچه اش در تولد او هدیه می‌دهد. در این داستان نیز یک هدیه جنگی و نیز روایت یک خاطره مربوط به جنگ برای یک پسر بچه، مناسب پیش فرض شده است.

داستان بسیار کوتاه "خورشید زمین" مکالمه ای بین پسر بچه سه ساله و مادرش در مورد مفهوم "شهید" می‌باشد. در این جا نیز برای پرسیدن در مورد شهید و شهادت یک پسر بچه به عنوان پرسش - گر انتخاب شده است.

"نخلی برای تو" داستان بلندتری برای نوجوانان است که در آن راوی داستان نخلی است که داستان شجاعت و شهامت برادری را برای خواهری روایت می‌کند. در این داستان بعد از اشغال مناطق مرزی ایران توسط ارتش عراق، مردم مجبور به ترک شهر شدند و جوانان که در این داستان منظور پسران جوان می‌باشد می‌مانند و از شهر دفاع می‌کنند. اگر چه در این داستان شجاعت و شهامت برادر ذکر می‌شود اما تنها داستانی است که در آن یک دختر جوان حضور دارد که مخاطب درخت است و همچنین نه تنها ختنی و منفعل نمی‌باشد بلکه هنگام ترک شهر به درخت قول می‌دهد که بر می‌گردد و در پایان داستان نیز برگشته و با دوربینی که در دست دارد آمده است تا ثبت کننده صحنه ای از جنگ باشد.

"حادثه چهارم" در مورد شجاعت‌های یک پسر نوجوان در جنگ است که شایستگی و توانایی وی را در موقعیت‌های سخت جنگ به تصویر می‌کشد. در این داستان چند خانواده حضور دارند، اما تنها پسران جوان و نوجوان داوطلب رفتن به جنگ هستند تا به دفاع از مملکت خویش بپردازند.

"اشک‌های پارچه ای عروسکم" داستان کوتاهی است که بر خلاف سایر داستان‌ها مستقیماً به جنگ نمی‌پردازد. در این داستان هیچ اشاره مستقیمی به جنگ نمی‌شود، اما قهرمان داستان، مرد جوانی است که به طور ناشناس به خانواده فقیری که پدرشان به علت حادثه ای در محل کار، برای مدتی بیکار شده است کمک مالی می‌کند تا بتوانند اوضاع نابسامان مالی شان را سر و سامان دهند و مراسم عروسی دختر بزرگ تر خانه را با کامل کردن جهیزیه اش به موقع برگزار کنند. در پایان داستان با پخش خبر شهادتش از تلویزیون، این خانواده متوجه می‌شوند که آن فرد مهربان شخصیت معروفی است که در جنگ به شهادت رسیده است. از آن جا که این داستان مستقیماً به جنگ مربوط نمی‌شود و مرتبط با موضوع فقر و عروسی می‌باشد، لذا یک دختر بچه به عنوان راوی داستان انتخاب می‌شود و کلیشه‌های مربوط به گریه کردن که در بخش بعدی به آنها می‌پردازیم به طور اغراق آمیزی به کار می‌روند.

در "و این صدای جنگ" و "ای کاش کمی بزرگ‌تر بودم" حضور مشتاقانه دو پسر نوجوان در جنگ روایت می‌شود. در این داستان‌ها که حضور فعال یک پیرمرد، سایر مردان و نوجوانان را می‌بینیم، زنان حذف می‌شوند و نقشی در کمک به جنگ به طور مستقیم و یا غیر مستقیم حتی در پشت صحنه‌های جنگ ندارند.

در جدول شماره (۱) این نادیده گرفتن زنان در داستان‌های جنگ مخصوصاً برای کودکان که می‌تواند تأثیر منفی در شکل‌گیری هویت آن‌ها داشته باشد، به صورت خلاصه و قابل مقایسه ارائه می‌شود. داستان‌ها در این جدول از نظر راوی، شخصیت یا شخصیت‌های اصلی، موقعیت و زمان آن‌ها خلاصه شده‌اند. توجه به زمان و مکان وقوع داستان‌ها نشان می‌دهد که حتی در موقعیت‌های غیر از صحنه‌های جنگی و در زمان بعد از جنگ نیز داستان‌ها در شخصیت پردازیشان مردگرا می‌باشند.

جدول ۱. خلاصه داستان‌ها از نظر راوی، شخصیت (های) اصلی، مکان و زمان

ردیف	عنوان داستان	راوی	شخصیت یا شخصیت‌های اصلی	مکان	زمان
۱	اگر من خلیبان بودم...	یک پسر بچه	چهار پسر بچه دبستانی معلم (مذکر)	یک روستای مرزی	آغاز جنگ
۲	شب بخیر فرماتده	یک پسر بچه	پسر بچه و پدر	خانه ای در تهران	پس از جنگ
۳	باران در بهشت	یک نوجوان پسر	نوجوان فرماتده (مذکر)	مدرسه / خانه	پس از جنگ
۴	کلاه خود	پسر بچه	پسر بچه / پدر پسر نوجوان	خانه / میدان جنگ	دوران جنگ و پس از جنگ
۵	خورشید زمین	نویسنده	پسر بچه هماد	خانه	پس از جنگ
۶	نخلی برای تو	درخت نخل	پسر نوجوان دختر جوان	شهر اشغال شده	دوران جنگ
۷	حادثه چهارم	نویسنده	پسر نوجوان / پسر جوان	خانه میدان جنگ	دوران جنگ
۸	اشک‌های پارچه ای عروسکم	دختر بچه	دختر بچه / مرد جوان	خانه	دوران جنگ
۹	و این صدای جنگ	نویسنده	پسر نوجوان	روستای مرزی	آغاز جنگ
۱۰	ای کاش کمی بزرگتر بودم	پسر نوجوان	پسر نوجوان و پیرمرد	تهران / میدان جنگ	دوران جنگ

با در نظر گرفتن تعداد کل شخصیت‌ها نیز باز هم تعداد مردان بر زنان غلبه دارد؛ یعنی ۷۳٪ مذکر و ۲۷٪ مؤنث. مردان غالباً مستقیماً به مسئله جنگ مرتبط می‌شوند در حالی که زنان نه تنها جدای از جنگ هستند بلکه مشغول کارهای عادی و روزمره زندگی خوداند، چهار دختر بچه از کل پنج مورد متعلق به داستان "اشک‌های پارچه ای عروسکم" می‌باشد که نه تنها مستقیماً مربوط به جنگ نیست بلکه در آن دختران ناتوان در حل مشکلات، پاسخ پرسش‌ها و با اغراق ف اوآن در گریه کردن بازنمایی می‌شوند (ر.ک. همین مقاله، بخش بعدی، کلیشه چهارم برای مثال‌های مربوطه)، در حالی که چهار پسر بچه که شخصیت‌های داستان «اگر من خلیبان بودم...» هستند، همه فعال و پویا بوده و مستقیماً بخشی از جنگ را روایت می‌کنند. هر سه پیرمرد، داوطلب حضور در جبهه هستند که دو نفرشان هم در جبهه حضور دارند،

اما دو پیرزن تنها نقشی حاشیه ای در داستان «شب بخیر فرمانده» و «باران در بهشت» دارند. حتی در داستان «اگر من خلبان بودم...» بعد از بمباران لوله‌های نفت وقتی بچه‌ها به آنجا می‌رسند همه روستائیان به جز «صفدر افلیج» برای تماشای مینی بوس که آتش گرفته بود به خارج از روستا رفته اند، یکی از پسر بچه‌ها می‌گوید: «هیچ کس را توی روستا پیدا نکردم حتی پیر زن‌ها هم نمانده بودند». در اینجا با ذکر «پیرزن‌ها» بعد از قید «حتی» و نیز ضمیر «هیچ کس» نوعی «قربانی سازی» (Victimization) را مشاهده می‌کنیم؛ یعنی با توجه به ساخت فوق، پیرزن‌ها به عنوان ناتوان ترین گروه برداشت ضمنی می‌شوند. در شمارش شخصیت‌ها تعداد واقعی کل شخصیت‌ها صد بوده است، لذا نیازی به محاسبه در صد آن‌ها نبود. اعداد ذکر شده تعداد شخصیت‌ها را صرف نظر از حضور یا عدم حضور آن‌ها در جنگ نشان می‌دهد، مثلاً از سی نفر میان سال مذکر فقط چهار نفر در جبهه حضور می‌یابد، اما از نوزده جوان مذکر هفده نفر در جبهه حضور دارد، مونث‌ها اصلاً در جبهه حضور ندارند، حتی در داستان «ای کاش کمی بزرگتر بودم» که زمان آن اوایل جنگ و فتح خرمشهر می‌باشد.

جدول ۲. کل شخصیت‌های ده داستان بر اساس گروه سنی و جنسیت، صرف نظر از حضور آنان در جنگ

جنسیت	۰-۱۲ کودکان	۱۲-۱۸ نوجوان	۱۸-۲۵ جوان	۲۵-۵۰ میانسال	به بالا ۷۰- ۵۰ پیر	مجموع
مذکر	۸	۱۳	۱۹	۳۰	۳	۷۳
مونث	۵	۱	۴	۱۵	۲	۲۷
مجموع	۱۳	۱۴	۲۳	۴۵	۵	۱۰۰

کلیشه‌های گریه و عصبانیت و تأثیر آنها بر شکل‌گیری هویت جنسی کودکان

در این بخش، کلیشه‌های مرتبط با گریه و عصبانیت از دیدگاه انتقادی مورد بحث قرار گرفته و مثال‌های مربوطه از داستان‌های مورد بررسی ارائه شده است و نشان داده می‌شود که چگونه گریه کردن به عنوان رفتاری غیر مردانه و به عنوان نشانه ضعف برای زنان طبیعی تلقی شده و مردان تشویق به مخفی کردن آن می‌شوند. آن چه مسلم است، گریه رفتاری ذاتی نبوده بلکه اجتماعی است که مرتبط با فرآیند اجتماعی شدن کودکان می‌باشد. هیز (۲۰۰۵: ۴۳)

رفتارهای قبیله ای به نام کولالی^۱ را در اواخر دهه ۱۹۷۰ بررسی می‌کند که در آن مردان گریه فراوانی می‌کنند و بچه‌ها در بازی با یکدیگر گریه می‌کنند تا مراسم آیینی را بیاموزند. وی این نکته را یاد آوری می‌کند که کلیشه‌های غربی در این قبیله با وجود مردانی که بصورت بسیار غیر قابل پیش‌گیری گریه می‌کنند، معکوس شده است. لوتز (۱۹۹۹: ۱۸۵) نیز بیان می‌کند که زنان در فرآیند اجتماعی شدگی شان به گریه کردن بجای بروز عصبانیت سوق داده می‌شوند و مردان به به دلیل ترس از گریه کردن، زمانی که باید گریه کنند عصبانی می‌شوند. متأسفانه اگرچه زنان از نظر اجتماعی تشویق به گریه کردن می‌شوند که کلیشه‌های مورد بررسی نشان دهنده این امر است، برخورد اجتماع با خنده زنان دقیقاً بر عکس است. بطور سنتی زنان از خندیدن مخصوصاً در جمع نهی می‌شوند. به نظر کاملاً نا عادلانه می‌رسد که پسران به گریه نکردن و دختران به نخندیدن تشویق شوند. زنان موظفند تا در مراسم تدفین و سوگواری مثلاً مرگ مادر شوهرشان گریه کنند و در غیر این صورت خونسرد و بی عاطفه تلقی می‌شوند، اما برای مردان کاملاً طبیعی است که حتی در مرگ مادرشان گریه نکنند تا قوی و دارای اعتماد به نفس تلقی شوند. (کاتلن و دیگران، ۱۹۸۶: ۵-۲۴)

این امر که زبان تنها منعکس کننده واقعیت نیست، بلکه ایجاد کننده آن است، یعنی صرفاً به عنوان یک وسیله ارتباطی خنثی تلقی نمی‌شود، درتحلیل گفتمان انتقادی مورد توجه ویژه قرار می‌گیرد. لذا بررسی کلیشه‌ها از این جهت دراین نظریه مورد توجه واقع می‌شوند. مثال‌های ارائه شده در این قسمت باتوجه به شماره صفحه شان در آن داستان شماره گذاری شده اند مگر در مورد «اگر من خلبان بودم...» که داستان صفحه گذاری شده نمی باشد. کلیشه‌های مورد بررسی عبارتند از:

الف. زنان گریه می‌کنند و مردان فریاد می‌زنند.

- صدای داد و فریاد مردها و گریه زنان قاطی شده است. (اگر من خلبان بودم)

- ناگهان چند تا از مردها داد زدند: بچه‌ها بروید کنار! «همان»

این جملات به نقل از پسر بچه روای داستان است که رفتار افراد را بعد از بمباران و در اطراف اتوبوس سوخته روایت می‌کند.

در داستان «ای کاش کمی بزرگتر بودم» بعد از حمله دشمن به یکی از سنگرها وقتی پیرمرد، بابا رستم، با جنازه خونین فرزندش در سنگر مواجه می‌شود، سهراب (راوی) مکالمه زیر را روایت می‌کند:

"سهراب، کمک!

تلوتلو جلو رفتم نور چراغ قوه ای افتاد روی صورت بابا رستم، گفتم:

پاهایش را بگیر خون ریزی دارد.

سر در نیاوردم لحن صدایش تغییر کرده بود.

بگیر دیگه! چرا مات زده؟

خشونت و عصبانیت را برای اولین بار داخل حرفش می‌دیدم.

گفتم: مرده.

مثل شیر نعره کشید:

برو گمشوا! برق از سرم پریدا!

با منی؟

این بار با بغض اما آرام تر گفتم:

گفتم برو!

بغض گلویم را گرفته بود بلند شدم و دور شدم". (ای کاش کمی بزرگتر بودم: ۷۱)

در این صحنه، ابتدا ناراحتی پیرمرد دیده نمی‌شود، بلکه خشونت و عصبانیت او باز نمایی می‌شود. از طرفی کار برد قیاس "شیر" و "نعره کشیدن" کاربرد حسن تعبیری^۱ در مورد عصبانیت وی در این صحنه است. پس از عصبانیت اشاره به ناراحتی وی می‌شود، یعنی به بغض قبل از اشک‌هایش نه خود گریه اش. آن چه در داده‌های مورد بررسی مشاهده شد، این است که در مورد مردان در شرایط نامطلوب ابتدا راه کار عصبانیت و سپس ناراحت شدن

انتخاب می‌شود، در صورتی که زنان در اولین عکس العمل گریه می‌کنند و از طرف دیگر معمولاً همان طور که در بخش بعد نشان می‌دهیم اشاره به گریه زنان مستقیم است، ولی در مورد مردان غیر مستقیم. عبارت «برای اولین بار» نیز در این داده‌ها به کار می‌رود تا نشان دهد که رفتار مورد اشاره بی سابقه است. گزینش‌های واژگانی فوق حاکی از شدید بودن احساسات پیرمرد بر سر جنازه خونین فرزندش می‌باشد که حاصل آن عصبانیت شدید است، مثلاً «لحن صدایش تغییر کرده بود»، «خشونت و عصبانیت داخل حرفش» و «مثل شیر نعره کشید». همچنین واژه‌هایی را به کار می‌برد که متفاوت از کلماتی است که معمولاً این پیرمرد مهربان به کار می‌برد. مثلاً " برو گم شوا".

در داستان «شب بخیر فرمانده»، مادر که در بمباران شهید شده، در تخیل کودک از داخل قاب عکس با وی صحبت می‌کند. در پایان داستان وقتی می‌فهمد که کودکش در بازی بچه گانه اش با فرمانده دشمن آشتی کرده و از گرفتن انتقام مادر که قولش را داده بود صرف نظر می‌کند، به وجود وی افتخار می‌کند، اما بلافاصله بعد وقتی پسر به یاد ازدواج مجدد پدر می‌افتد و احساس ناراحتی می‌کند، «مامان از داخل قاب گریه می‌کند» و او را توصیه می‌کند که پدر را اذیت نکند. بنابراین در تخیل پسر بچه برای ابراز نارضایتی مادر از «گریه کردن» استفاده شده است.

ب. عمومیت گریه کردن برای زنان، اما موردی بودن آن برای مردان

زن‌ها گریه می‌کنند. (اگر من خلبان بودم)

- ناگهان پدر مرا بغل می‌کند. دارد گریه می‌کند. (همان)

در این مثال‌ها در مورد گریه زن‌ها زمان حال ساده استفاده شده است که تکرار و عمومیت را می‌رساند. اما در مورد پدر فعل استمراری «دارد گریه می‌کند» یعنی فقط الان و نه قبل یا بعد. از طرفی فقط «پدر» یعنی یک مورد از جمع مردان ذکر می‌شود. قید «ناگهان» در ابتدای جمله نیز ابراز احساسات پدر و بغل کردن او را امری غیر منتظره نشان می‌دهد. در این صحنه مادر نیز می‌توانست فرزند را در آغوش گرفته و او را دل‌داری بدهد. اما از آن جا که

موضوع داستان جنگ می‌باشد که فضای حاکم بر داستان را مردگرا ساخته، این پدر است که به بازنمایی موردی که برای بزرگ نمایی منجر می‌شود، او را در آغوش می‌گیرد. در این صحنه که همه مردم و حتی مردم دهات اطراف حول اتوبوس سوخته جمع شده اند، به زنان تنها به صورت کلی و با فرایند رفتاری «گریه کردن» اشاره شده است. اما مردان فعال اند، آن‌ها داد می‌زنند، رانندگی می‌کنند و یا به زخمی‌ها کمک می‌کنند.

ج. زنان اشک می‌ریزند، اما مردان اشک خود را فرو می‌خورند.

مردان فاعل فعل "گریه کردن" نیستند و فقط اثرات گریه آن‌ها دیده می‌شود و نه خود اشک‌ها - ایشان و هم چنین بلا فاصله در جمله بعد آن‌ها اشک‌هایشان را پاک می‌کنند؛ یعنی از نظر زمانی نیز بسیار کوتاه و آنی، در صورتی که در مورد زنان کاملاً برعکس عمل می‌شود. - (پدر) دارد گریه می‌کند... اشک‌هایش را پاک می‌کند و می‌گوید... (اگر من خلبان بودم) در داستان «ای کاش کمی بزرگتر بودم» (ص: ۳۷) پسر نوجوان به رفتن به جبهه اصرار می‌کند و بدون توجه به مخالفت‌های شدید پدر، بدون اطلاع او و به صورت مخفیانه وارد اتوبوس اعزامی به جبهه می‌شود. وقتی پدر متوجه او شده و وارد اتوبوس می‌شود تا او را برگرداند، ابتدا بسیار عصبانی شده سیلی محکمی به گوش وی می‌زند؛ بعد از تسلیم نشدن پسر و اصرار بر رفتن، پدر که عصبانیت مشکل‌اش را حل نکرده است به اشک و التماس متوسل می‌شود: «برای اولین بار در چشمانش اشک و التماس را دیدم! و باز انگار برای اولین بار داشت در مقابلم شکست می‌خورد. اما شکستی که من را هم می‌شکست! غلتیدن اشک‌ها را روی صورتم حس کردم. درست مثل اشک بابا... با انگشت تری کنار چشمش را گرفت.» در بند بالا چندین نکته قابل تحلیل است:

- ۱- قید برای «اولین بار» که بی سابقه بودن گریه وی را نشان می‌دهد.
- ۲- اشاره غیر مستقیم به گریه "در چشمانش اشک و التماس را دیدم". پدر فاعل فعل "گریه کردن" نیست.
- ۳- قید «برای اولین بار» برای شکست خوردن پدر.

- ۴- عبارت نقض ادعا^۱ با کاربرد «اما» در جمله بعدی که شکست خوردن پدر را محدود کرده و در واقع طرف مقابل احساس پیروزی نمی‌کند.
- ۵- اشاره به گریه خود پسر نیز به طور غیر مستقیم است.
- ۶- در این صحنه پدر و پسر هر دو گریه می‌کنند و اشک می‌ریزند اما هر دو به صورت غیر مستقیم بیان شده است.

۷- اشک‌ها پاک می‌شوند.

- ۸- «گرفتن تری چشم با انگشت» که اشک ریختن را از نظر میزان کم جلوه می‌دهد و هم چنین بلافاصله پاک کردن اثر گریه کردن.

در حین داستان (ص ۷۴) وقتی بابا رستم پس از شهادت پسرش آرام می‌شود، سهراب، نوجوان راوی، می‌گوید: «برای اولین بار قطرات اشک را در چشمانش دیدم» و بلافاصله در جمله بعد می‌خوانیم که «دستش را کشید و اشک‌هایش را پاک کرد. سپس دستهایش را روی پیشانی گذاشت، من فقط تکان شانه‌هایش را دیدم». در این قطعه از داستان نیز همین کلیشه‌ها دیده می‌شود. «برای اولین بار» بی سابقه بودن گریه پیرمرد را می‌رساند. اشاره به گریه بصورت غیر مستقیم، پاک کردن سریع نشانه گریه یعنی اشک و دوباره باز هم اشاره غیر مستقیم به گریه کردن «تکان خوردن شانه‌ها» که نشان می‌دهد که وی شدیداً گریه می‌کند بدون این که در هیچ کدام از این جملات فاعل باشد. هرچند در پاک کردن اثرات گریه فاعل جمله می‌باشد. این گونه بازنمایی تحت تأثیر این هژمونی است که گریه برای مردان شایسته نیست، لذا فقط به اثرات آن مثلاً "بغض کردن"، "جریان اشک بر روی صورت"، «چشم‌های قرمز»، "تکان شانه‌ها" و ... اشاره می‌شود، بدون این که فاعل جمله عامل فرایند رفتاری "گریه کردن" باشد. اما در از بین بردن نشانه‌ها، یعنی پاک کردن اشک‌ها معمولاً فاعل جمله عامل است.

در «حادثه چهارم» (ص: ۵۱) وقتی که خواهر (مریم) خبر شهادت بردارش را می‌شنود، اما به خاطر شرایط خاص، قول داده است که گریه نکند، با این حال باز هم چند قطره اشک

می‌ریزد، وقتی تنها می‌شود می‌خوانیم: "او (بغضش ترکید و اشک‌هایش را رها کرد تا مثل باران ببارد. سرش را توی بالش فرو کرده بود تا صدای گریه اش را کسی نشنود. او تا صبح با عکس‌های محمود اشک می‌ریخت". در این جملات فاعل جمله، عامل فعل «گریه کردن» است. برای گریه وی از حسن تعبیر «مثل باران» استفاده شده است. آن قدر بلند گریه می‌کند که باید سرش را توی بالش فرو کند تا پدر و مادرش صدای گریه او را نشنوند. گریه اش طولانی است یعنی از شب تا صبح.

د. از زنان انتظار گریه کردن می‌رود اما از مردان نه.

در داستان «ای کاش کمی بزرگتر بودم» (ص ۴۷) وقتی سهراب پس از مشکلات فراوان بالاخره پدر را ناچار به تسلیم کرده و عازم جبهه می‌شود و اما بعد از رسیدن به جبهه، موقع تقسیم نیروها چون اجازه کتبی از پدر ندارد و دوره‌های آموزشی لازم را هم نگذرانیده است، به او دستور داده می‌شود که بر گردد، می‌خوانیم: "یک دفعه زدم زیر گریه. چانه ام را گرفت و گفت: همین گریه نشان می‌دهد که هنوز مرد نشده‌ای". قید «یکدفعه» بی سابقه بودن «گریه کردن» را برای سهراب نشان می‌دهد و در پاسخ فرمانده «همین گریه» دلیل ضعف وی تلقی شده و مرد بودن نشانه بلوغ و تکامل، لذا «گریه» نشانه عدم بلوغ جسمی و فکری فرض می‌شود. در صفحه دیگری از همین داستان (ص: ۲۰) وقتی در مدرسه سهراب در مراسم تدفین دوستش به جنازه پاره پاره او مخصوصاً صورت وی نگاه می‌کند، می‌خوانیم: «اشک در چشمانم پیچیده بود، اما غرورم اجازه نمی‌داد کسی آن را ببیند». در این جا نیز هویت جنسی وی او را تحت چنان فشاری قرار داده است که حتی پس از دیدن صورت متلاشی شده نزدیک ترین دوستش نمی‌تواند گریه کند. ساخت «نقض ادعایی» با کاربرد «اما» و کاربرد واژه «غرور» به عنوان فاعل فعل «اجازه دادن» باز هم تأکید بر این کلیشه است که از مردان انتظار گریه کردن نمی‌رود، حتی در سخت ترین شرایط. در داستان "حادثه چهارم" (ص: ۳۹) در صحنه ی دشوار دیگری وقتی فرزان باید خبر شهادت محمود را به خانواده اش بدهد و برای انجام آن نیاز به کمک دارد، نازنین دختر خاله اش که عروس

خانواده یعنی زن برادر بزرگ تر محمود است را انتخاب می‌کند. او دلایل انتخابش را این گونه بیان می‌کند: «او دختر فهمیده ای است. احساساتی نیست. اگر حقیقت را بفهمد می‌تواند کمک کند». و پس از طرح مسأله با وی می‌خوانیم: «حدس فرزانه درست بود دختر خاله اش با این که برای محمود گریه کرد، اما برخوردش منطقی و عاقلانه بود». در اینجا "فهمیده بودن" و "احساساتی بودن" متضاد یکدیگر فرض می‌شوند. چون زن ها غالباً احساساتی در نظر گرفته می‌شوند، لذا نمی‌توانند فهمیده باشند و مورد مشورت قرار گیرند. علاوه بر این کاربرد جمله شرطی در مورد کمک کردن وی نشان می‌دهد که فرزانه به توانایی وی اطمینان ندارد و لذا توانایی او مشروط است. در ادامه «گریه کردن» و «منطقی و عاقلانه بودن» نیز به صورت متضاد بکار رفته اند، با کاربرد «اما» در جملات فوق. در اینجا چون عامل گریه کردن زن است فاعل جمله نیز هست.

در همین داستان (ص: ۴۸) فرزانه که قرار بود خبر شهادت را به پدر خانواده بدهد، در یک موقعیت ناخواسته مجبور می‌شود که این خبر را به خواهر جوان او بدهد. در جواب اصرار خواهر بر شنیدن خبر، فرزانه دو شرط را مطرح می‌سازد. "اول این که قول بدهید تا حرف‌های من تمام نشده این جا بمانید و دوم این که قوی باشید و گریه نکنید". در این جا نیز "عجول بودن" و "کم تحمل بودن" برای دختر جوان پیش فرض شده است و همچنین باز هم «قوی بودن» و «گریه کردن» متضاد یکدیگر در نظر گرفته شده اند. در ادامه همین صحنه پس از شنیدن خبر می‌خوانیم: «مریم با این که قول داده بود گریه نکند، چند قطره ای اشک ریخت، اما سعی کرد خودش را کنترل کند». «با این که» در جمله فوق نشان می‌دهد تحت هر شرایطی از زنان انتظار می‌رود که با شنیدن خبر نامطلوب گریه کنند که این امر هم در مورد نازنین در مثال قبل و هم در این جا در مورد مریم دیده می‌شود. در جمله «اما سعی کرد خودش را کنترل کند» فعل «سعی کردن» و پیچیده کردن جمله به نوعی سخت بودن کنترل گریه را نشان می‌دهد. این جمله می‌توانست به صورت «اما خودش را کنترل کرد» بیان شود.

در داستان «اشک‌های پارچه ای عروسکم» کلیشه‌های انتظار گریه برای زنان بسیار اغراق آمیز و برجسته است. همان طور که عنوان نیز اشک‌های عروسک پارچه ایست و تصویر نیز نشان می‌دهد دختر بودن برای عروسک پیش فرض شده است. این داستان با شعر «دختره این جا نشسته ... گریه می‌کنه ... زاری می‌کنه...» شروع می‌شود. این شعر پنج بار در طول داستان هر زمان که به بازی دختر بچه ها در کوچه اشاره می‌شود تکرار می‌شود. از آن جا که داستان کوتاه می‌باشد، این تکرار آن را کاملاً برجسته می‌سازد. بلافاصله بعد از این شعر، داستان با گریه دختر بچه راوی داستان شروع می‌شود، با این جمله: «عروسکم را روی پایم می‌گذارم. یکی از اشک‌هایم می‌افتد روی لپ‌های پارچه ای اش». این دختر بچه به جای اعتراض به بد قولی خواهر بزرگ تر که برای عروسکش دهان ندوخته است، فقط می‌نشیند و گریه می‌کند. در ادامه داستان، پدر که در محل کار دچار سانحه شده و پایش شکسته است، از کار بیکار شده و در بیمارستان بستری می‌شود، لذا خانواده دچار مشکل مالی شدید می‌شود. او (صص ۴-۵) بعد از حادثه می‌گوید: «مادر» می‌رود بیمارستان و می‌آید و گریه می‌کند. تکرار «و» در این جملات «رفتن و آمدن مادر به بیمارستان» و «گریه کردن» او را به هم ربط می‌دهد. از جمله چنین برداشت می‌شود که او کاری نمی‌تواند بکند، فقط می‌رود و می‌آید و گریه می‌کند. کاربرد زمان حال ساده نیز تکرار این عمل و طبیعی بودن آن را نشان می‌دهد.

«آبجی مریم هم از وقتی بابا رفته بیمارستان، همه اش گریه می‌کند.»

در این جمله نیز زمان حال ساده و واژه «همه اش» بر تکرار و مداومت گریه کردن تأکید می‌کند. «آبجی مریم هر وقت گریه می‌کند، می‌رود توی آشپزخانه و جواب هیچ کس را هم نمی‌دهد، اما داداش مرتضی با این که از آبجی مریم کوچک تر است، هیچ وقت گریه نمی‌کند و جواب همه سوال‌هایم را می‌دهد.»

مقایسه مریم با مرتضی در نقل قول فوق نشان دهنده کلیشه‌های موجود در باره زن و مرد است.

آشپزخانه حریم خصوصی زن است، وی سکوت می‌کند و فقط گریه می‌کند. ولی برعکس مرد هیچ وقت گریه نمی‌کند. «با این که» در جمله فوق و ذکر این که داداش مرتضی از نظر سنی از مریم کوچک تر است و تصویرهای کتاب که نشان می‌دهد وی پسری نوجوان و مریم دختری جوان است، باز هم قوی بودن مردها و نیز بلوغ فکریشان با اشاره به این که «همه ی» پرسش‌ها را جواب می‌دهد، برداشت ضمنی می‌شود. «هر وقت» سابقه داشتن گریه را می‌رساند که در مقابل «هیچ وقت» قرار می‌گیرد، در واقع در این جا از تکنیک قطبی سازی استفاده شده است که به بازنمایی مثبت پسر نوجوان کمک می‌کند.

در شرایط سخت خانواده، مرد جوان مهربانی به کمک آنها می‌آید و مشکلات مالی آنها را مرتفع می‌سازد. در پایان داستان وقتی خانواده خبر شهادت وی را می‌شنود می‌خوانیم: «آبجی مریم دهان عروسکم را طوری دوخته که همیشه بخندد اما عروسکم امروز نمی‌خندد، مثل مامان، که از وقتی که از خواب بیدار شده ام، نخندیده و گریه می‌کند. پرسیدم که برای چه گریه می‌کند. اما او چیزی نگفت و فقط گریه کرد. همین الان هم دارد گریه می‌کند. تکرار فعل «گریه کردن» برای مادر یعنی چهار بار کاملاً قابل توجه می‌باشد. طول مدت گریه و نیز سکوت مادر و پاسخ ندادن به دلیل گریه اش ناتوانی و ضعف وی را در کنترل اشک‌هایش نشان می‌دهد. کاربرد «فقط» نیز نشان می‌دهد که کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد به جز «گریه کردن».

اما در مورد پدر می‌خوانیم: «بابا یواش سلام می‌کند و می‌آید تو. امروز زودتر از سرکار برگشته. چشم‌های او هم قرمز است. ... چشم‌های آقای توی تلوزیون هم قرمز است». در این جمله نیز اشاره غیر مستقیم می‌شود به گریه مرد و نیز اشاره به نشانه‌های آن و نه خود آن. «تلوزیون یک آقای را نشان می‌دهد که خوابیده چقدر شبیه عمو علی است. صدای گریه مامان بلند می‌شود. بابا هم سرش را می‌گیرد توی دست‌هایش و آرام گریه می‌کند». گریه

مادر آشکار و بلند است اما گریه پدر دیده نمی شود. او آن را با گرفتن سرش در دست هایش مخفی می سازد و از آن جا که نباید شنیده نیز بشود، لذا آرام گریه می کند.

نتیجه گیری

همان گونه که در این مقاله مطرح شد گریه کردن برای زنان آشکار، مورد انتظار، اغراق شده و طولانی مدت است، اما برای مردان بی سابقه، غیر مستقیم و آبی می باشد که نباید دیده شود و نه شنیده شود. از آن جا که گریه نشانه ضعف تلقی می شود، لذا کلیشه های فوق می تواند در شکل گیری هویت جنسی فرزندان بسیار تأثیر سوء داشته باشد. از طرفی هم در داستان های جنگ به دلیل مرد گرا بودن فضای داستان ها، این پیام به کودکان منتقل می شود که چون جنگ نیاز به شجاعت، صلابت و کنترل نفس دارد، لذا شایسته مردان است که این امر نیز به نوبه خود و در کنار تصویرسازی ذکر شده می تواند باعث تقویت ناتوانی در دختران و خشونت در پسران گردد که قطعاً به نفع هیچ کدام نخواهد بود. زنان به جای حرف زدن و ابراز خود در شرایط سخت، به دلیل روند اجتماعی شدگی ای که آن ها را به سوی «گریه کردن» سوق داده است از احقاق حق خود در می مانند، در حالی که اسلام از زن مسلمان خواسته است تا در دفاع از خود و کشورش بجنگد. اما چگونه زنانی که ضعیف، ناتوان و ترسو در داستان ها بازنمایی می شوند و در داستان های جنگ منفک از جنگ هستند، می توانند مدافع خانه و مملکت خویش باشند و مردانی که خشن و بی عاطفه بازنمایی می شوند می توانند نمونه شایسته ای برای کودکان دختر و پسر باشند برای دستیابی به صلح و آینده ای بهتر. بازنمایی نقش مردان در جنگ و عدم بازنمایی نقش زنان در آن مخصوصاً برای کودکان، مسأله ای است که با توجه به تحلیل های ارائه شده می تواند امری نگران کننده باشد که توجه جدی تری را می طلبد. انجام این گونه تحقیقات به ما کمک می کند تا با آگاهی از این تصویر سازی و تبعیضات زبانی در مقابل آنها مقاومت کنیم که تغییر نگرش جامعه لازمه تغییر در روابط قدرت است، تغییری که هدف نهایی تحلیل گران گفتمان انتقادی است.

کتابنامه

- آبیار، نرگس. (۱۳۸۵). کلاه خود. تصویرگر: امیر نساجی. تهران: نشر شاهد.
- اکبرپور، احمد. (۱۳۸۵). *اگر من خلیبان بودم*. تصویرگر: هدا حدادی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اکبر پور، احمد. (۱۳۸۳). *ثوب بخیر فرمانده*. تصویرگر: مرتضی زاهدی. تهران: یونیسف. واحد انتشارات.
- اکرمی، جمال الدین. (۱۳۸۶). *نخلی برای تو*. تصویرگر: جمال الدین اکرمی. تهران: نشر شاهد.
- ایران منش، محمد. (۱۳۸۸). «دا» داد نامه ای علیه تمام جنگ ها. *چشم انداز ایران*، صص ۸۳-۶۳.
- بایرامی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *و این صدای جنگ*. تصویرگر: علی نامدر. تهران: نشر صریر.
- حسینی، سیدابراهیم. (۱۳۸۶). *خورشید زمین*. تصویرگر: سید امیرعلی حسینی. تهران: نشر شاهد.
- خرامان، مصطفی. (۱۳۸۰). *حادثه چهارم*. تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی.
- خورشاهیان، هادی. (۱۳۸۴). *باران در بهشت*. تصویرگر: امیر جعفری، امیر طباطبائی. تهران: نشر شاهد.
- روزنامه کیهان. (۱۳۷۹). *زنان و حضور در عرصه‌های نبرد*. شماره ۱۶۹۲۲. ۱۸ مهر. برگرفته از www.shahed.issar.ir
- روشن، مهتاب. «زن در جنگ». برگرفته از <http://hasanlo.parsiblog.com/-151769.htm>
- صحرانی، اکبر. (۱۳۸۶). *کاش کمی بزرگ‌تر بودم*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مولوی، ریحانه. (۱۳۸۵). *اشک‌های پارچه‌ای عروسکم*. تصویرگر: رؤیا بیژنی. تهران: نشر شاهد.
- Alee Taleghani, Azam, "Online encyclopedia", <http://encyclopedia.jrank.org/articles/pages/5474>
- Bekker, M. & Vingerhoets, J.M. (2001). "Male and Female Tears: Swallowing versus Shedding", in *Adult Crying, a Biopsychosocial Approach*, Vingerhoets & R. Cornelius (eds.), Brunner-Routledge-Taylor & Francis Group, Philadelphia, pp. 91-114
- Chen, Rita. (2009). *Early Childhood Identity, Construction, Culture and the Self*, Peter Lang, New York
- Encyclopedia Britannica, [www. Britanica.com/EBchecked/topic/909256/Iranian-Revolution](http://www.Britanica.com/EBchecked/topic/909256/Iranian-Revolution)
- Fairclough, N. (2003). *Analyzing Discourse: Text Analysis for social Research*, Routledge, New York
- Flowerdew, John. (1999). "Description and Interpretation in Critical Discourse Analysis" *Journal of Pragmatics*, V.31, pp. 1989-1099
- Hayes, Ann. (2005). "What Are We Crying for" *Trapy today*, V.17:4. pp. 43-45

- Kathleen V., Hoover – Dempsey, Jeanne – M, pleas and Barbara Strudler wallston. (1986). "Tears and Weeping among Professional Women, in search of a new understanding". *Psychology of Women Quarterly*, 10:19, pp.19-34.
- Kimberly, shipman, Janice zeman, April E. Nesin, Monica Fitzgerald. (2003). Children's Strategies for Displaying Anger and sadness: what works with whom?" *Merrill – Palmer Quarterly*, vol. 49. No. 1. pp. 100-122.
- Lutz, Tom .(1999). *Crying, the Natural and Cultural History of Tears*. w.w.Norton company, Inc. New York.
- Pauwels, Anne .(1991). *Non – discriminatory Language*. AGPS (Australian Government Publishing Services), press publication, cambera.
- Rahimi, Ali .(2005). *A Critical Discourse Analysis of Euphemisation and Derogation in English and Persian Texts*. Ph.D Dissertation , Shiraz University.
- Roza caldas coulthard & Theo van-leeuwen (2002). "Stunning, Shimmering, Iridescent Boys as Representation of Gendered Social Actors", in *Gender Identity and Discourse Analysis*, eds. Lia litossetiti & Jane Sunderland, John Benjamin's publication company, Amsterdam – Philadelphia, pp: 91-108.
- Simmons, Rachel .(2002). *Odd Girl Out, the hidden culture of aggression in girls*. A. Harvest Book Harcourt, New York, Sandi ego, Toronto, London.
- Spencer, Dale .(1990). "Extracts from man made Language", in *Feminist critique of language*, ed. Debora Cameron, Rutledge, London, New York, pp. 102.-109
- Van Dijk, Teun .(2008). *discourse and power*, Palgrave Macmillan, New York